



۲۳ جولای، ۲۰۱۷

ملائی موسی نظام

یادی از مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه ملت افغان به آرزوی صلح و سلم عصر ظاهر شاهی



امروز، اول اسد مطابق به ۲۳ جولای، درست ده سال میشود که ملت افغان رهبر مسلمان، عادل، محبوب اکثریت مردم، بانی پرنسیپ های حقوق بشر و پشتیبان دهه طلائى ديموکراسی و حکومت قانون را از دست داد. اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در عرصه چهل سال سلطنت شاهی مشروطه، افغانستان را با تأمین صلح، امنیت در قلب آسیا اداره نمود. ملت افغان با وجود موجودیت شرائط محدود اقتصادی در یک ممکت کوهستانی محاط به خشکه با امتیازاتی که بیطرفی و عدم انسلاک میسر ساخته بود، خارج جنگ و جدل های بیرونی، از هرجهت درمان و امان و با قناعت حیات بسر برده و شکر سر شاه عادل و ملت پرور افغان را می نمودند.

ده سال اخیر سلطنت مرحوم محمد ظاهرشاه، با ایجابات عصر و زمان و جدایی سلطنت از حکومت که دروازه های حقوق و مزایای فردی را از یکطرف بر روی ملت کشود و تفکیک قوای ثلاثه و انتخابات آزاد را از جانب دیگر به ارمغان آورد، با پشتیبانی شخص شاه و تیم ملی گرا و ترقی خواه وی مراحل مختلفه ديموکراسی را می پیمود.

بدون تردید بعد از عصر شکوفان و مترقی امانی، از نگاه قانونیت، مراعات حقوق و وجایب مردم و آزادی های فردی «دهه ديموکراسی» با جدایی سلطنت از دولت و انتقال قدرت از یک خاندان خاص به ملت افغانستان، در صفحات تاریخ این مرز و بوم با خط جلی نقش گردیده است. اینکه عقده مندی های فامیلی و تکیه به اجانب و به قدرت آوردن علنی فروخته

شدگان حزب پرچم، با تخریب دست آورد های دیموکراسی جامعه افغانی، از آن عصر مترقی، دوزخی ساخت که تا امروز ملت مظلوم در خون و آتش آن دست و پا زده و راه نجاتی نمی یابد، حکایتی است بسیار تلخ و استخوان سوز!

تکیه گاه اساسی این عصر فرخنده، همانا موجودیت و تهیه اوراق ارزشمندی بود مطابق به اساسات دیموکراسی و با روحیه «اعلامیه حقوق بشر- ۱۹۴۸» که افغانستان از اولین ممالکی بود که با امضاء آن بر قبول مواد مندرجه حمایت از حقوق انسانی، در همان زمان صحه گذاشت، ترتیب گردیده و بعد از موافقت لویه جرگه عنعنوی افغانستان، با «توشیح» اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، ارزش بلندترین مرجع قانونیت را دریافت نمود. این اوراق و اسناد قیمت دار، همانا «قانون اساسی» دولت شاهی مشروطه افغانستان بود که در رأس متون آن تفکیک قوای ثلاثه، انتخابات آزاد و دیموکراتیک و آزادی های فردی در چوکات قانون، قرار داشت!



در تدوین و ترتیب «قانون اساسی» ۱۳۴۳-۱۹۶۴ تیم خبرگان افغان و خارجی ایکه از لحاظ حقوقی، اجتماعی و مقایسه قوانین منطقه و امکانات عملی آن در اجتماع افغانی، با مساعی شبانروزی چنان ودیعه گران بهایی را برای حمایه از حقوق و وجائب کافه ملت افغانستان، بوجود آوردند. مواد مندرجه آن اوراق ملی مورد تحسین و تأیید اکثر ممالک دیموکرات جهان قرار گرفت.

این عصر شکوفان و فرخنده که بخاطر مزایای چشم گیر آن به دوره دیموکراسی شهرت یافت، متأسفانه با دسائس گوناگون خارجی و داخلی بیشتر دوام نیاورد و با فعالیت های پشت پرده اتحاد شوروی وقت و گماشتگان گمراه آن ابر قدرت، تخریب و اغواء شاگردان معارف و پوهنتون ها برضد مؤسسات دولتی، شمع فروزان دیموکراسی نو پا با طوفان حوادثی که در خفا پی ریزی شده بود، خاموش گردید.

به تاریخ ۱۷ جولای که روز کودتای ۲۶ سرطان بود و مضامینی چند به مناسبت آنروز سرنوشت ساز که مقدرات افغانستان را تا این دم تغییر داد، در مطبوعات مختلفه، منجمله سایت ملی آریانا افغانستان آنلاین تحریر گردید. این قلم مختصری از تحلیل یکی از نویسندگان به نام آقای سید عبدالله کاظم را منحصراً شاهد عینی که نوشته وی قدامت تحریر ده ساله در مورد کودتای مذکور داشت، بیطرفانه ارزیابی و پیشکش خوانندگان محترم نمودم که مختصری را درین بحث به ارتباط علل سقوط شاهی مشروطه با کودتای سردار داؤد خان پسر کاکای شاه، درین مبحث بیان میدارم:

((درین قسمت آقای سید عبدالله کاظم در تحت عنوان «دلیل مسکو» در مورد کودتا و انتخاب داؤد خان از جانب شوروی و علت سرعت بخشیدن کودتای سرنوشت ساز سلطان را که مقدرات یک افغانستان آزاد، غیر منسلک را دگرگون نمود، به وضاحت و مستدل بیان میدارد، به مناسبت طوالت بحث، قسمت اولی و مهم و آموزنده آنرا نقل مینماییم:

(دلیل اینکه چرا مسکو تصمیم فوری و عاجل مبنی بر تغییر رژیم در افغانستان گرفت، با آنکه همیشه از دوستی با رژیم سلطنتی سخن میگفت، از همه اولتر مربوط به اقداماتی میشود که در دوره کوتاه صدارت موسی شفیق روی دست گرفته شد. مسکو دیگر شکی نداشت که شاه و شفیق، هر دو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوه شفیق توانست بزودی به یک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانستان و جهانی تبدیل شود. او یک مسلمان لبرال و در عین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم از هم پاشیده را در کشور دوباره اعاده کند و فعالیت روز افزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و نیز میخواست وابستگی رو به تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هیرمند با ایران و تشدید روابط دوستانه با پاکستان، برقراری مناسبات نزدیک با کشور های اسلامی و غرب، تأکید جدی بر سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در «پیمان امنیت دسته جمعی آسیا»، همه انگیزه های نا مطلوب برای شوروی بودند که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها، در افغانستان در حال تکوین و شکل گیری بود و درحقیقت دوری افغانستان را از محور شوروی در قبال داشت.

همچنان شفیق میخواست تدریجاً دامنه فعالیت احزاب کمونیستی را در کشور برچیند که بدینوسیله سرمایه گذاری بیست ساله ایدئولوژیکی شوروی در افغانستان نقش بر آب میگردد).

در سطور پایانی موضوع (دلیل مسکو)، آقای کاظم به سهو سیاسی داود خان گویا به نحوی اشاره میکند و خاصیت «دکتورین برژنف» را علنی آشکار می سازد:

(در آنزمان که برژنف در رأس قدرت شوروی بود و دکتورینی داشت مسماء به «دوکتورین برژنف» که بر این نکته تأکید



میکرد: «هرجا شوروی پا بگذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و بهر قیمت ممکن موقف شوروی در آنجا در حال گسترش باشد». مسلم بود که اقدامات شفیق به تعبیر مقامات شوروی یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد. از آنرو جزای این تخطی بر طبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی خلاصه میگردد، آنهم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب و بعضی کشور های اسلامی گردد).

با کودتای سردار محمد داود به کمک و یاری علنی گروپ پرچم، با اینکه پیشرفت هایی در ساحات صنایع و معارف و امثال آن

بوجود آمد، ولی سیستم پلیسی و دکتاتوری و منع انتخابات آزاد پارلمانی و آزادی های فردی، مردم و محیط اجتماعی را با نوعی اختناق و سختگیری های جدیدی مواجه ساخت.

به شهادت اوراق تاریخ و نظریات شهود عینی نزدیک به فامیل شاهی افغانستان، متأسفانه چنین یک تصفیه حساب فامیلی که البته دست دشمنان خارجی و داخلی هم در آن دخیل بود، سبب و انگیزه آنچه را ملت مظلوم افغانستان تا امروز به حسرت و تلخی تجربه می نماید، گردید).

نا گفته نماند که یکی دیگر از نویسندگان معاصر افغان، آقای اعظم سیستانی هم که با ارزیابی و دقت در دست آورد های دهه دیموکراسی، از آن عصر فرخنده مخصوصاً در زمینه آزادی های فردی فکر و بیان مطابق به اعلامیه ارزشمند حقوق بشر، در اثر خویش تحت عنوان «پنجاه مقاله سیستانی» استدلال مینماید:

(در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقفه های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از

آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند. بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و..... و نویسندگان اسلامی چون: سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دهه دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داؤد در سال ۱۹۷۳ ستاره دهه دیموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربه بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج ساله شاه محمود خان صدراعظم، تجربه بیست و پنج ساله دارند".

بعد از سقوط دوران چهل ساله سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که از سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۳ هجری شمسی، مطابق به ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ میلادی دوام نمود و اقامت اجباری وی در ایتالیه، مردم افغانستان حسرت روز هایی را که با صلح و سرفرازی در وطن بسر می بردند، می کشند.

متأسفانه همانطور که مشاهده گردید، همان هایی که مرحوم محمد داؤد را به قدرت رسانیدند، نه کدام گروه دیگری، در مرحله انکشافی پلان شده بعدی، او را از بین بردند و به امر روسیه شوروی، کودتای منحوس ثور را با عواقب خونبار آن براه انداختند. وطن فروشان جهنمی خلق و پرچم که چون مار های آستین در بین نزدیک ترین کسان و اطرافیان شاه

افغان رسوخ و نفوذ نموده بودند بانی و مسبب ویرانی ها و بدبختی های بی پایان ملت و مملکت گردیدند. این نابخردان که حرص و قدرت طلبی خود و باداران، چشم شان را از حقیقت وطن پرستی بسته بود، هر نوع پلان و نقشه بازگشت شاه افغانستان که پدر واقعی ملت بود، در نطفه خنثی مینمودند. اینان یقین داشتند که اگر شاه افغان بهر



نامی به وطن مراجعت نماید، ملت رنجور و مظلوم او از اقصی نقاط وطن برای پذیرش و تابعیت به او اقدام می ورزند. بعد از اخراج قوای سرخ و سقوط سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران جیره خوار افغانی آن، صد افسوس که رؤسای تشنه قدرت تنظیم های جهادی، نه تنها صلح و آرامشی برای ملت به ارمغان نیاوردند، بلکه با تقسیم و ترکه و ویرانی پایتخت زیبای افغانستان، موجبات کشتار شصت و پنج هزار سکنه بیگناه دیگر گردیدند. درحالیکه به باور کلتور خاص افغانی و عادت چهل سال موجودیت یک شاه در یک سرزمین اسلامی، موجودیت پدر ملت در چنان شرائط رقتبار، حافظ صلح و وحدت ملی می گردید. بنابراین فعالیت هایی که برای بازگشت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که ملت افغان در داخل و خارج بی صبرانه انتظار آنرا داشتند، در اثر دسیسه های روئسای جاه طلب تنظیمی که همه با ممالک همسایه وابسته و فرمان بردار بودند، به ناکامی کشید. در پهلوی بدبختی های گوناگون مردم بی دفاع، پلان با ارزش «صلح ملل متحد» همچنان با دسیسه های آشکارای احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی به تاراج رفت. نتیجتاً مملکت در اثر کشمکش های خونین این گروه های تشنه قدرت و تلفات سهمگین پایتخت و انهدام آن، بدست طالبان عصر حجر سقوط نمود.

با باز شدن دروازه های افغانستان جنگ زده ویران در اثر اشتباهات و فریب کاری هایی که در «کانفرانس بن» صورت گرفت، شورای نظار، جمعیت ربانی، سیاف و دیگر جنگ سالاران آزموده شده بار دگر «عملا» بقدرت رسیدند و شاه افغانستان صرف بحیث سمبول وحدت ملی به مقام «بابای ملت افغان» به کابل مراجعت نمود.

اعلیحضرت، علی الرغم کبر سن، روزانه با پذیرفتن عده زیادی از هموطنان شاه پرست و محنت کشیده، از عده زیادی از مردم خود از اقصی نقاط مملکت دیدن مینمود. درین مورد شاعره افغان مهرخ نیاز میفرماید:

مژده به تو ای ملت، ظاهر افغان رسید
نغمه عشرت زنید، در تن ما جان رسید
باد بهاران وزید، دشت و دمن گل دمید
بابای افغان ستان، همچو بهاران رسید

بنابراین، همه دسائسی که تلاش ملی گرایان افغان و جامعه صلح طلب بین المللی را در دهه های متوالی، به ناکامی مواجه ساخت، برای این بود که مبادا پادشا افغانستان به حیث یک سمبول وحدت ملی در یک سن مناسب، به وطن بازگردد و با دست گرفتن اداره امور یک افغانستان مستقل و غیر منسلک، پلان ها و نقشه های خلق و پرچم، گروه های تنظیمی و ممالک وابسته به آنان نقش بر آب گردد.

با وفات اعلیحضرت محمدظاهر شاه بابای ملت افغان، مردم مظلوم و جنگ زده افغانستان امید صلح و آسایش را در سرزمین آبائی خویش، باز هم تا ایندم از دست دادند.

از بارگاه خداوند بی نیاز برای مقام ارزشمند ملی بهشت برین تمنا نموده و به روح پر فتوح شان دعا و درود میفرستم.

زنده و جاوید باد افغانستان، پاینده و سربلند باد ملت دردمند افغان

نوت: در عکس بالا عده ای از زنان منور معارف افغانستان به همراهی شاهدخت بلقیس به حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه مشرف گردیده اند.

عکس بعدی تصویر معروف پوسته رایج افغانستان است که به افتخار قانون اساسی جدید عصر شگوفان دیموکراسی، به نشر رسیده است. تصویر اعضای کابینه مرحوم داکتر محمد یوسف را در حالی نشان میدهد که مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهرشاه قانون اساسی ۱۳۴۳ را «توشیح» میفرماید.

در عکس وسطی، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با علیا حضرت ملکه حمیراء حین سفر رسمی شان به ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۶۳ میلادی با رئیس جمهور جان اف کنیدی.

عکس پائین اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را بعد از مراجعت از ایتالیه به افغانستان منحیث سمبول صلح و وحدت مردم افغانستان، چند سال قبل از وفات ایشان نشان میدهد.

پایان